



۲۰۱۳/۰۷/۲۵

داکتر سيد عبدالله کاظم

عواقب منفي حمايت امريکا از جبهه متحد شمال (اکثر نگرانی های امروز را، من دوازده سال قبل بيان کرده بودم)

به تاسی از آرزومندی جناب نوری صاحب، اینک مقاله دوم را عرض نشر می فرستم. با آنکه این مقاله در شماره ۳۶ ماهنامه «لمر» منتشره کانادا به تاریخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۱ به چاپ رسیده است، ولی از آنجائیکه مقاله اساساً در اواسط نوامبر همان سال نوشته شده و محتوای آن بیانگر رویدادهای همان روزها می باشد، لذا خواستم آنرا نظر به تلسلسل موضوعات مقدمتر از مقاله «شرایط صلح پایدار در افغانستان» خدمت علاقمندان تقدیم دارم.

مقاله دوم:

داکتر سيد عبدالله کاظم

۱۶ نوامبر ۲۰۰۱

حمايت امريکا از جبهه شمال و عواقب منفي آن بر آینده افغانستان

عملیات نظامی امریکا:

حملات نظامی امریکا بر افغانستان که به تاریخ ۷ اکتوبر آغاز گردید، امروز وارد چهلمین روز می شود. حکومت امریکا و متحدینش تقریباً چهار هفته بعد از فاجعه المناک روز ۱۱ سپتمبر در نیویارک و واشنگتن که منجر به قتل بیش از پنج هزار انسان بیگناه گردید، زیر نام مبارزه علیه تروریسم و به مقصد سرکوبی و از هم پاشیدن سازمان القاعده، در رأس آن اسامه بن لادن به حیث مضمون اصلی و حامیان افغانی شان یعنی رژیم طالبان عملیات نظامی شدید را از طریق بمباردمان های هوایی در افغانستان رویدست گرفت. اخیراً مقاومت قوای نظامی طالبان در نتیجه این عملیات بعد از سی و پنج روز تقریباً از هم پاشیده و قوای مخالف یعنی جبهه شمال زیر پوشش و حمایت مستقیم و غیر مستقیم آتش قوای هوایی امریکا و متحدین آن رو به پیشرفت گذاشته است، چنانیکه به تاریخ ۹ نوامبر شهر مزارشريف از کنترل طالبان بیرون شد و به سرعت ولایات شمال بدست نیروهای جبهه شمال افتاد. سقوط مزارشريف روحیه مقاومت را در بین طالبان چنان ضعیف کرد که آنها به تاریخ ۱۲ نوامبر به یکبارگی شهر کابل را ترک نمودند و زمینه ورود قوای مخالف را بدون مقاومت به شهر کابل فراهم ساختند. احتمال سقوط ولایات شرقی و جنوبی افغانستان نیز پیشبینی می گردد و حتی همین حالا شایعاتی در مورد سقوط جلال آباد روی زبان ها است.

با آنکه مقامات امریکائی می خواستند کابل را به حیث یک ساحه غیر نظامی نگهدارند، ولی ورود غیر مترقب قوای نظامی جبهه شمال به کابل موجب بروز یک تعداد معضلات و نگرانی ها بین حلقه های مختلف افغانی و همچنان بین المللی گردیده و این سؤال را مطرح ساخته است که حمایت امریکا از جبهه شمال بطور کل که در عین زمان با حمایت های مستقیم روسیه و ایران نیز توأم می باشد و بخصوص تسلط جبهه متحد شمال بر شهر کابل و اطراف آن چه عواقب سیاسی را برای حل معضله کشور به وجود خواهد آورد و پیشرفت های نظامی آنها در ساحه بیش از نصف افغانستان موجب چه بی موازنگی های سیاسی در آینده کشور خواهد شد؟ اکنون این سؤال نیز مطرح است که آیا قوای امریکائی برای گرفتاری اسامه و اضمحلال قطعی القاعده در افغانستان و سقوط بقایای رژیم طالبان باز هم از قوای جبهه شمال استفاده خواهند کرد و یا اینکه سعی خواهند نمود تا در بین اقوام پشتون افغانستان همکاران دیگر پیدا کنند و به کمک آنها عملیات خویش را تا رسیدن به هدف نهائی پیش برند و یا اینکه قوای امریکائی این عملیات را به تنهایی به عهده خواهند گرفت؟

ناگفته نباید گذاشت که عملیات نظامی امریکا در افغانستان موجی از همبستگی افغان ها و مسلمان های افراطی را به خصوص در پاکستان بوجود آورده و موجب شده به تعداد رزمندگان رضاکار پاکستانی که آماده اشتراک در جنگ علیه امریکا می باشند، هر روز افزوده گردد و روحیه ضد امریکائی را در پاکستان و بعضی کشورهای

د پائو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

دیگر اسلامی تقویه کنند. هرگاه در ماه مبارک رمضان این عملیات تسکین نیابد، احتمال شدت عکس العمل ها بیشتر خواهد شد.

با آنکه مقامات امریکائی تلاش می ورزند که طی این حملات به مردم ملکی و بیگناه افغانستان صدمه وارد نشود، ولی شرایط دشوار حملات هوایی این صدمه ها را ناگزیر می سازد. تلفات انسانی ناشی از این حملات موجی دیگر از نارضایتی ها را حتی در حلقه های امریکائی و متحدین آن اخیراً به وجود آورده که برای جلوگیری از آن لزوم اشتراک قوای زمینی امریکا را بطور محدود در این عملیات بدهی می سازد. مقامات امریکائی علناً بیان می دارند که این جنگ از جنگ های عراق (۱۹۹۲) و یوگوسلاوی متفاوت است و بایست در چند جناح و به طرق مختلف آنرا به پیش برند، بناءً این جنگ شاید هفته ها و حتی ماه بطول خواهد انجامید.

در اینجا معضله اساسی تنها جریان جنگ و عملیات نظامی نیست، بلکه در عین زمان سوال عمده همانا نتایج و دست آوردهای آنست که یقیناً به بهای بسیار سنگین مادی و انسانی برای هر دو طرف توأم خواهد بود. اکنون که امریکا و متحدینش مبارزه علیه تروریسم را از افغانستان آغاز کرده اند، معلوم نیست که این سلسله به کجا پایان خواهد یافت. ولی آنچه حدس زده می شود اینست که از یکطرف دیر یا زود جریان های افراطی و ملیشائی اسلامی از این عملیات صدمه بسیار بزرگ خواهند دید که شاید نتوانند برای چندین سال این ضربات را جبران کنند و اما از طرف دیگر خصلت فرسایشی این جنگ موجب خواهد شد که قدرت های بزرگ راه و روش خود را در قبال مسائل جهانی بطور محسوس تغییر دهند و شیوه های پرتفاهم تر را با سائر ممالک جهان در پیش گیرند.

اگر از بررسی نتایج و عواقب این عملیات بگذریم و توجه را بیشتر به مسائل جاری بخصوص به ارتباط مسائل افغانستان معطوف داریم، سوال های مختلف در ذهن خطور می کند که جواب بعضی از آنها مایه امیدواری و جواب برخی دیگر توأم با دلهره و نگرانی خواهند بود.

نجات از مرداب حوادث:

مایه امیدواری آنست که در نتیجه این عملیات احتمالاً بساط آن عناصر بیگانه که از مدت چند سال بدینسو زیر نام اسلام و جهاد در افغانستان جاگزین شده اند و تدریجاً عنان اصلی قدرت و حاکمیت را در سرزمین ما بدست گرفته اند، برچیده خواهد شد. ناگفته پیداست که امروز عناصر مختلف با علایق متفاوت در افغانستان خانه کرده و به منظور تأمین منافع و موجودیت خود به هیچ وجه نخواهند گذاشت که یک رژیم مردمی و ملی در افغانستان به میان آید. این عناصر اعم از گروه های منسوب به القاعده، مافیای مواد مخدره، قاچاقبران اموال تجارتي و پیروان احزاب افراطی اسلامی در پاکستان همه و همه دست بدست هم داده و زیر چتر حرکت قشری و قهرانی رژیم طالبان با تمام قوا می کوشند وضع موجود و پر اضطراب کنونی را در افغانستان حفظ کنند. گروه هائی که بنام جبهه متحد شمال در این گیر و دار قدرت را از دست داده اند، با آنکه ادعای نجات کشور را از این مصیبت بر زبان می آورند ولی در واقعیت آنها بیشتر برای اعاده قدرت از دست رفته و حفظ موجودیت خویش در نبرد اند و می کوشند به هر وسیله ممکن مانع غلبه رقیب خود در کشور گردند. مسلماً دوام این نبرد های دو جانبه موجب وابستگی مزید هریک آنها به رقبای منطوقی می گردد و این وضع نه تنها کشور را از مصیبت نجات نمی دهد، بلکه بیشتر به دامن علایق متضاد خارجی می اندازد و با دوام جنگ اوضاع وخیم تر می شود.

در این راستا مردم عادی افغانستان با تحمل عواقب ناگوار جنگ بیست ساله توانائی و مؤثریت لازم خود را از دست داده اند تا در برابر گروه ها و عناصر مصیبت بار به مبارزه برخیزند. به هر اندازه که اوضاع بدین منوال پیش می رود، امید نجات کشور بدست مردم کمتر و کمتر می شود، مخصوصاً فشارهای ممتد اقتصادی و دست و گریبان بودن با مرگ و زندگی اساساً توان و مجال مبارزه را از مردم کاملاً سلب کرده است. مردم ما اکنون در مرداب حوادث چنان گیر مانده اند که هر نوع دست و پا زدن آنها را بیشتر بسوی نابودی می کشاند. در این احوال جز کمک خدای بزرگ و یک دست پرقدرت از بیرون کشور دیگر هیچ قدرتی نمی تواند ملت غریق را از این مرداب حوادث نجات دهد.

این دست پر قدرت کی خواهد بود؟

■ آیا از همسایه های خودغرض می توان این توقع را داشت؟

■ آیا کشورهای خورد و بزرگ دیگر به ما دست نجات بخش را دراز خواهند کرد؟

در این جهان که هریک دنبال منافع ملی خود می باشد، هیچ کشوری حاضر نخواهد شد محض از روی بشرخواهی و عاطفه دست کمک بسوی کشوری دراز کند که تاگلو غرق در مشکل است. ما افغان ها مدت ها بود که از امریکائی ها توقع می کردیم به پاس قربانی هائیکه ملت افغانستان در راه حفظ دیموکراسی، صلح و آزادی طی

جنگ دوامدار با شوروی انجام دادند و نتیجه آن در قدم اول به نفع امریکا به حیث یک کشور برنده جنگ سرد تمام شد، از بی تفاوتی در قضیه افغانستان بیرون شوند و برای نجات کشور بسوی ما دست کمک دراز کنند. متأسفانه امریکائی ها بعد از سقوط شوروی به این درخواست چندان توجه نکردند، تاآنکه فاجعه ۱۱ سپتمبر حالت را تغییر داد و امریکا را بنا بر منافع ملی خودشان مجبور به اقدامات نظامی در افغانستان کرد.

حمایت مشروط:

مسئله مهم و درخور توجه در رابطه با عملیات نظامی امریکا در افغانستان همانا عکس العمل های متفاوت حلقه های افغانی است که در طول یکماه به منصفه ظهور پیوسته است که میتوان آنرا بطور کل تحت سه کتگوری بیان کرد:

- کتگوری اول: شامل آن عده افغان ها است که زیر نام جبهه متحد شمال بنا بر خصومت قبلی با طالبان می خواهند در پناه قدرت امریکا رقیب خود را از صحنه بیرون کنند و قدرت از دست رفته را دوباره اعاده نمایند. آنها از امریکا تقاضای اسلحه و تجهیزات جنگی و کمک های مالی بیشتر می کنند و می خواهند تا امریکائی ها باشندت هرچه بیشتر به بمباردمان خود در ساحات تحت تسلط طالبان ادامه دهند. نماینده آنها حتی مصرانه می گوید: «اگر کمک های امریکا به آنها سریعاً افزایش یابد، آنها می توانند در طول ماه مبارک رمضان نیز حملات خود را علیه طالبان شدت بخشند» (هارون امین - نماینده جبهه شمال در امریکا).
- کتگوری دوم: شامل آن عده افغان ها است که از نزدیکی قوای امریکائی با جبهه شمال متأثر بوده و به هر اندازه که این نزدیکی بیشتر می شود، به همان اندازه آنها البته روی دلایل مختلف از جمله علایق قومی و زبانی و همچنان علایق سیاسی و قشری بیشتر به حمایت طالبان بر می خیزند. این عده که شدیداً با حملات امریکا مخالفت می کنند و در جوار طالبان موقف گرفته اند، نه تنها شامل جمعی از پشتون های افغانستان می باشند بلکه پشتون های ماورای سرحد نیز در این حرکت نقش بسیار عمده و تحریک آمیز بازی می کنند.
- کتگوری سوم: شامل آن عده افغان ها است که از هر دو طرف درگیر جنگ های قدرت و خصومت های قومی و زبانی آنها، نگران و ناراضی اند. این عده با رعایت و ملاحظات منافع ملی افغانستان از عملیات نظامی امریکا بطور مشروط حمایت می کنند. به نظر اغلب این عده افغان ها عملیات نظامی امریکا تحت شرایط ذیل به سود افغانستان و بر مقتضای منافع ملی کشور قابل تأیید و حمایت میباشد:

- ۱ - بیرون راندن تمام قوه های اجنبی از افغانستان،
- ۲ - سرنگون کردن رژیمی که به زور اسلحه در افغانستان به قدرت رسیده و هیچگاه از اراده مردم کسب مشروعیت نکرده است،
- ۳ - کوتاه کردن دست های غرض آلود و رقابت آمیز کشورهای همسایه که هریک برای خود در افغانستان اجندای خاص دارد و با مداخلات خود حق حاکمیت ملی را در افغانستان خدشه دار کرده اند،
- ۴ - مساعد ساختن زمینه برای ایجاد یک رژیم مردمی توسط خود افغانها طی یک دوره انتقالی،
- ۵ - رویدست گرفتن پروژه های اعمار مجدد و التیام زخم های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ناشی از جنگ،
- ۶ - تأمین امنیت و مصونیت از طریق خلع سلاح کامل همه نیروهای جنگی و رقیب و جاگزینی قوای صلح ملل متحد در افغانستان برای یک دوره مؤقت،
- ۷ - تشکیل یک نیروی امنیتی ملی که در وقت لازم جانشین قوای صلح ملل متحد گردد،
- ۸ - استحکام پایه های وحدت ملی و فراهم آوری زمینه های آشتی ملی بین جناح های متخاصم،
- ۹ - ارسال کمک های عاجل بشری،
- ۱۰ - اجتناب از تلفات مردم ملکی و بیگناه در طول عملیات نظامی.

همکاری با جبهه شمال - یک پالیسی جدید:

هرگاه به شرایط فوق در رابطه با پالیسی های جدید امریکا در قبال مسائل افغانستان نظر اندازیم، میتوان امیدوار بود که مقامات امریکائی بعضی از شرایط مندرج نکات متذکره را حین عملیات نظامی خویش و بعد از آن تاحدی زیاد مهیا خواهند ساخت. ولی در مورد نکات دیگر شک و تردید های وجود دارد که مایه نگرانی و نشویش جدی میباشد، بخصوص در مورد استحکام پایه های وحدت ملی و آشتی ملی بین جناح های متخاصم که روشهای جدید

امریکا مبتنی بر حمایت های نظامی و فراهم آوری تسهیلات علنی جهت تقویت قوه های جبهه شمال در برابر قوای طالبان موجب شدت جنگ بین آنها میگردد و درز قومی و تخاصم موجود ذات الیبنی را عمیق و تشدید میکند. برای شرح مزید این موضوع لازم است نظری به پالیسی جدید نظامی امریکا در افغانستان انداخت:

ناگفته پيدا است که موقف حکومت پاکستان مبنی بر حمایت از عملیات نظامی امریکا در طول ماه گذشته موجب بروز ناآرامی ها و تشنجات جدی در آن کشور گردیده است و بیم آن میرود که با ادامه حملات امریکا در افغانستان این وضع در پاکستان روز بروز کسب شدت کند و ثبات سیاسی آنکشور را در این موقع حساس برهم زند. بنأ مقامات امریکائی در این اواخر تصمیم گرفته اند تا ساحه عملیات خویش را بیشتر به طرف شمال افغانستان متمرکز سازند و احتمالاً شهر مزارشريف را به پایگاه مؤقت نظامی خویش تبدیل نمایند. روی همین دلیل تماس ها با حکومت ازبکستان و تاجکستان قویتر گردیده و حکومت آن کشورها آمادگی خود را برای همکاری نزدیک با امریکا اعلام داشته اند.

علاوئاً در طول ماه گذشته واضح شد که حملات هوائی نتوانست نتایج مطلوب و قطعی را بار آورد، از آنرو اکنون لزوم اعزام قوای زمینی (قوای مخصوص) امریکا به افغانستان جداً مطرح بحث میباشد که در اینصورت ستراتیژیست های نظامی امریکا ناگزیر خواهند بود تا از قوای پراکنده جبهه شمال به حیث پیش قراول و رهنمای ساحه استفاده نمایند. برطبق این پالیسی در این روزها موضوع تجهیز، تسلیح و تنظیم قوه های پراکنده شمال به حیث قوه جبهه مقدم عملیات قوای زمینی امریکا به یکی از مسائل داغ روز مبدل شده است. روی همین هدف است که قوای هوائی امریکا در این روزها عملیات بسیار شدید را علیه پایگاه های طالبان در شمال افغانستان بخصوص در حواشی شهر مزارشريف و تالقان آغاز کرده است تا با شکستادن خطوط دفاعی طالبان زمینه پیشرفت قوه های جبهه شمال را در آن مناطق فراهم گردانیده و شهر مزارشريف را از تصرف طالبان بیرون نمایند و نیز راه اکمالاتی را از طریق تاجکستان و ازبکستان در شمال افغانستان و احتمالاً به مقصد تأسیس یک پایگاه نظامی در آنجا برای خود مساعد سازند. اطلاعات پراکنده میرساند که همین حالا به تعداد بیش از یک هزار نفر از قوای مخصوص امریکا در شمال افغانستان به حیث مشاور و رهنمای قوه های جبهه شمال مصروف فعالیت میباشد.

مسئله وحدت ملی - یک سؤال اساسی:

هرگاه اوضاع به همین منوال پیشرفت کند و قوه های جبهه شمال به کمک امریکا در جنگ علیه طالبان گماشته شوند، نتیجه آن تخاصم و عمیق شدن درزهای قومی در افغانستان است که اکنون در اثر حمایت مستقیم عملیات نظامی امریکا از جبهه شمال در حال کسب شدت است. جای شک نیست که تخاصم قومی یک پدیده جدید نیست ولی قبلاً این تخاصم با آنکه توسط دست های غیرمرئی خارجی رهنمائی و تقویه میگردد، در چارچوب یک افتراق و جنگ داخلی تبارز کرده بود و همه به شمول ملل محد آنرا یک معضله داخلی افغانستان می پنداشتند و مسؤولیت آنرا نیز بدوش خود افغانها می انداختند، اما حالا ماهیت جنگ و اقدامات نظامی امریکا ماهیت آنرا تغییر میدهد به این معنی که اکنون جبهه شمال با حمایت مستقیم و اشتراک قوای امریکائی بر علیه طالبان به جنگ گماشته میشوند و بدینوسیله علناً پای یک قدرت خارجی در یک جنگ داخلی شامل میگردد. از اینجا است که به جنگ کشانیدن یک قسمت مردم افغانستان بر علیه قسمت دیگر مردم آنهم توسط پادرمیانی قوای خارجی - ولو دوست، مایه نگرانی و تشویش یکعده افغانها میگردد.

مسلم است که نتیجه اینکار همانا کشتار برادر توسط برادر است که صریحاً به وحدت ملی افغانستان صدمه جدی میرساند به این مفهوم که: هرگاه عملیات نظامی امریکا بعد از اضمحلال القاعده و سرنگونی طالبان به پایان برسد، اثرات منفی این پالیسی جنگی برای سالهای متمادی نفاق، کینه و خصومت را بین اقوام افغانستان پابرجا نگه میدارد و عواقب بسیار ناگوار را برای آینده ملت افغانستان به حیث یک ملت واحد بدنبال خواهد داشت.

قابل تأثر است سه روز قبل هنگامیکه جت های امریکائی در ساحه «دشت قلعه» در حواشی تالقان بمبارد را آغاز نمودند، مردم محل با خوشحالی فریاد میزدند و می گفتند: «برای پنج سال طالبان ما را بمبارد کردند، حالا خوشحالیم که آنها توسط امریکائی ها بمبارد میشوند.» از این گفته که ظاهراً سطحی به نظر میرسد، دو نتیجه بسیار عمیق و جدی استنباط میگردد: یکی شدت تخاصم در افغانستان بین دو جناح آنقدر شدید است که حس انتقام، تمام احساسات هموطنی و برادری را تحت الشعاع قرار داده است، دیگر آنکه آنها خوشحال میشوند که برادران هموطن شان توسط یک قدرت بیرونی به خاک و خون می غلطند. تقویه و تشدید این حس انتقام جوئی بجای اینکه به سمت آشتی و تفاهم کشانیده شود، برعکس موجب عواقب ناگوار در آینده میگردد. با آنکه شعله های این تخاصم نخست از سیاست تفرقه جویانه شوروی برافروخته گردیده و بعداً توسط همسایه های دیگر دامن زده شده و در طول چند سال

بانهبریت های غیر ملی و قدرت طلبانه همین جناح های درگیر جنگ اعم از تنظیمی و طالبی کسب شدت کرده است، اما در شرایط موجود واضحاً پالیسی و سترا تژی جدید امریکا مبنی بر تقویه نظامی جبهه شمال بر شدت این تخاصم می افزاید و وحدت ملی افغانستان را بیش از پیش مصدوم می سازد که متأسفانه بار این مسؤولیت تاریخی بدوش امریکا می افتد و روحیه ضد امریکائی را بین یک قسمت مردم افغانستان، بخصوص پشتونها تقویه میکند. با اینکار احتمال دارد در آینده تمام تلاشهای حسن نیت امریکا در افغانستان با یک عکس العمل منفی مردم مواجه گردد و حتی روحیه ضد امریکائی، افغانستان فردا را به یک ایران ثانی در برابر امریکا تبدیل کند.

تأثیرات منفی دیگر:

حمایت امریکا از جبهه شمال بر علاوه آنچه گفته شد، تأثیرات منفی دیگر را نیز بار می آورد، از آنجمله میتوان با اختصار به سه نکته آتی اشاره کرد:

۱ - حمایت امریکا از جبهه شمال که موجب حساسیت های قومی شدید میگردد، به دشمنان افغانستان این موقع را بار دیگر مساعد می سازد که از این حساسیت ها به نفع خود و برضد منافع ملی افغانستان بهره برداری های فراوان نمایند. چنانچه همین حالا حکومت پاکستان میگوید که هرگز نمیخواهد در افغانستان یک رژیم دشمن با پاکستان به قدرت برسد و پاکستان به صراحت انگشت اعتراض را بسوی جبهه شمال دراز میکند، درحالیکه ایران، روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی حمایت خود را از رژیم وابسته به اتحاد شمال ابراز مینمایند. امریکا در اینجا بین دو مشکل قرار میگیرد که در صورت میلان بیک سو، باسوی دیگر درمنازه می افتد. هرگاه امریکا بخواهد مشکل افغانستان را درپرتو خواسته های متضاد همسایگان حل کند، اینکار از یکطرف صریحاً به حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت مردم افغانستان لطمه میزند و ازطرف دیگر قضیه را بیش از پیش مشکل تر می سازد و امریکا بدینوسیله بار دیگر سرنوشت افغانستان را بدست رقبای منطقوی می سپارد که نتیجه آن تداوم همین حالت مصیبت بار کنونی خواهد بود.

۲ - تقویه جبهه شمال توسط امریکا حلقه دفاعی طالبان را بزرگتر خواهد ساخت و موجب خواهد شد تا ماهیت قشری طالبان جای خود را به ماهیت قومی عوض کند و در اثر آن شدت مقاومت آنها بیشتر شود و جنگ برای مدت طولانی تر ادامه یابد.

۳ - به هر اندازه که قوای جبهه شمال درجوار قوای امریکائی بیشتر فعال شود، به همان اندازه امریکائی ها مجبور خواهند بود به خواسته های آن جبهه ارجحیت قائل شوند و در برآوردن آن تفاهم نشان دهند، زیرا جبهه شمال در این حالت حیثیت قوه متحد امریکا را پیدا میکند و میتواند در برابر این همکاری از آنها طالب امتیاز برای فردای خود شوند. چنانیکه همین حالا در آغاز کار میتوان این وضع را به وضاحت احساس کرد با این تفسیر که: با وجود توافق ائتلاف گونه بین «روم» و جبهه شمال تحت عنوان «شورای عالی وحدت ملی افغانستان» (مورخ اول اکتوبر ۲۰۰۱) تصادم علایق بطور آشکار بین آنها بروز کرده است. نگاهی به مصاحبه اخیر آقای ربانی و آقای سیرت با بی بی سی (مورخ ۲۴ اکتوبر) بطور مشهود میرساند که آقای ربانی همان شیوه را که در سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ در برابر پلان محمود میستری در پیش گرفته بود، اکنون نیز میخواهد به امید حمایت امریکا و به اتکای وعده های روسیه و ایران به آن نیرنگ متوسل شود و این بار با استفاده از نام پادشاه سابق و درجوار ائتلاف با «روم» خود را برسریر قدرت برگرداند.

توجه کنید بیک قسمت از گفتار آقای ربانی در مصاحبه فوق که میگوید: «همیشه ما مخالف بودیم با این تعبیر که میگویند: بعد از سقوط طالبان خلای قدرت به میان می آید، هرچند باید پرسید آیا طالب ها واقعاً ممتل حاکمیت و قدرت ملی بودند که با سقوط اینها خلای قدرت به میان آید؟» موصوف در ادامه می افزاید: «اصلاً طالب ها اشغالگرهای استند که یک عده از عناصر وابسته با تعدادی از خارجی ها مناطق زیاد کشور را اشغال کردند، باسقوط اینها نه تنها خلای قدرت به میان نمی آید، بلکه این مناطق آزاد میشوند و زمینه تنفس و فضا برای تمثیل اراده ملی در این مناطق فراهم میشود.» آقای ربانی متعاقباً به نکته دیگر اشاره میکند و میگوید: «فعالاً دولت اسلامی افغانستان و جبهه متحد که اینها تقریباً سه دهه است که در سنگر داغ از استقلال و حاکمیت ملی و جب به جب در مبارزه خون داده اند، رنج می کشند و اینها بودند که امروز برای تشکیل هر شورا برای تصمیم گیری برای آینده افغانستان زمینه را مساعد ساخته اند، اگر اینها نمی بودند، دیگر امروز ما نمی توانستیم هیچ نوع فکر بکنیم در قسمت تشکیل شورا و یا در قسمت لویه جرگه.» آقای ربانی علاوه میکند که: «البته ما باید در جستجوی

لویه جرگه باشیم، اما میتواند قسمت زیاد مسؤولیت ها تا آن دوران که لویه جرگه کار خود را آغاز کند، زیاد مسؤولیت ها را تا آن فرصت در وقتیکه طالب ها سقوط میکنند، دولت اسلامی و جبهه متحد انجام بدهد.»

به این اساس آقای ربانی لزوم لویه جرگه اضطراری را که پیشنهاد عاجل پادشاه سابق است، به نحوی نفی میکند و تنها در یک موقع مساعد تدویر لویه جرگه عنعنوی را توصیه میدارد. موصوف به این نظر است که تدویر لویه جرگه در شرایط موجود یک اقدام عاجل نیست زیرا با سقوط طالبان خلای قدرت بوجود نمی آید و دولت اسلامی میتواند در همچو حالت متکفل امور گردد. علاوهً آقای ربانی با توضیحات خود مسئله دفاع از استقلال و حاکمیت را به ارتباط جبهه متحد و دولت اسلامی مطرح می سازد و نتیجه میگیرد که حق حکومت کردن و دائر کردن شورا و اتخاذ تصمیم به «دولت اسلامی و جبهه متحد» تعلق دارد، زیرا آنها خون داده اند و رنج کشیده اند و میگوید که اگر آنها نمی بودند، دیگر ما نمی توانستیم در قسمت تشکیل شورا و یا لویه جرگه فکر کنیم.

درباربر گفتار آقای ربانی متصدی پروگرام بی بی سی از آقای سیرت در مورد واکنش شان به حرف های ربانی پرسید و آقای سیرت در جواب چنین گفت: «من حرف استاد ربانی را از موقعیتی که آنها حرف میزنند، برای من قابل فهم است و قابل احترام و حرف خود من از موقعیت من به حیث پشتیبان یک حرکت صلح در سرتاسر افغانستان حرف میزنم، آن حرف هم مورد خود را دارد و آن وارد است و من آرزو میکنم که هر دو نظر بیک چا التقا کند. من نگفتم که با سقوط طالبان و سقوط طالبان را من حرف نزد، گفتم حالت سیاسی در افغانستان پیش بیاید که ایجاب کند ما یک نظام سیاسی جدید داشته باشیم یعنی یک عملیه سیاسی را در افغانستان پیاده کنیم و یک حکومت جدید تشکیل شود، در آنوقت یک مرجع مشروعیت ملی موجود باشد که شورا آن مرجع را تشکیل کرده میتواند.»

به ملاحظه این اظهارات واضح میشود که «موقعیت» هائیکه دوجانب از آن صحبت میکنند، از هم بسیار دور است و با وجود توافق رسمی هنوز هم بین روم و جبهه متحد حساسیت ها و نکات نظرهای متفاوت وجود دارد. از توضیحات آقای ربانی واضح میگردد که موصوف و در مجموع جبهه متحد شمال تلاش دارد تا روابط خود را با امریکا در ساحة همکاری نظامی به مرحله برسانند که در پرتو آن نقش پادشاه سابق را بار دیگر از مرکز به حاشیه برگردانند و در نهایت از نام او طوریکه یک بار طالبان استفاده کردند، این بار آنها استفاده نمایند. در این رابطه باز هم میخواهم توجه را به متن یک مصاحبه دیگر آقای ربانی با رادیو آواز افغانستان جلب کنم. موصوف در صحبت خود چنین گفت: «من به این عقیده هستم که همه افغانها به این نظر استند که اول لویه جرگه تشکیل شود، بعد از تشکیل لویه جرگه در یک فضای اخوت و برادری با در نظر داشت همه شرایط امروزی آنها باز شخصیتی را که در این شرایط مفید میدانند، خودشان انتخاب کنند، نه شخصیکه مطبوعات بین المللی او را انتخاب کرده و یا از طریق های بعضی کشورها انتخاب شده باشد.» (مصاحبه ربانی با سعید فیضی مورخ ۳۰ سپتمبر ۲۰۰۱)

نتیجه:

در خاتمه میخواهم خاطر نشان سازم که امریکائی ها روی ضرورت های نظامی خود نباید آن اشتهایی را تکرار کنند که در مورد به قدرت رسانیدن طالبان کردند و نتیجه آنرا دیدند. حمایت نظامی و به قدرت رسانیدن مجدد گروه های شامل جبهه متحد شمال باز هم مثل طالبان سرمه آزموده است که نباید بار دیگر آزموده شود. حالا باید امریکائی ها بدانند که استقرار صلح و ثبات در افغانستان یک عنصر اساسی صلح و ثبات در منطقه است و نباید برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت، عواقب ناگوار دراز مدت را در افغانستان نادیده گیرند و تمت بالخیر

پایان مقاله دوم